

سبک شعر امیر خسرو دهلوی

(مطالعه موردی؛ مثنوی نه سپهر)

امیدوار عالی محمودی^۱، دکتر سید مهدی نوریان^۲

چکیده

امیر خسرو دهلوی، "مثنوی نه سپهر" را در سال‌های آخر عمر (۷۱۸ هـ.ق)، و در اوج تجربه شاعری، سروده است، بنابراین مختصات سبکی این اثر می‌تواند تا حدود زیادی نماینده دیگر آثار منظوم او باشد. او علاوه بر شاعری، در زمینه‌های؛ زبان‌شناسی، موسیقی، تصوف و نجوم نیز تجربه و جایگاه مهمی داشته است و این تجربیات در شکل‌گیری سبک ادبی او به‌ویژه در "مثنوی نه سپهر" مؤثر بوده است. امیر خسرو در سرزمین هند رشد کرده و به زبان فارسی شعر گفته است و حافظه ادبی او آکنده از موضوعات و مضامینی است که برای شناخت سیر تحول زبان و ادب فارسی ارزشمند است. بررسی تأثیر هر یک از این موضوعات در ساختار فکری، زبانی و ادبی آثار او، امری ضروری و راه‌گشاست. در این مقاله کوشش شده است، ابتدا به جایگاه او در حوزه‌های تأثیرگذار در شکل‌گیری سبک ادبی او و سپس، به بررسی مختصات سبکی "مثنوی نه سپهر" پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها: امیر خسرو، موسیقی، تصوف، نه سپهر، مختصات سبکی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.

o.alim@izehiau.ac.ir

۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.

mehnounrian@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۹/۱۸

تاریخ وصول: ۹۴/۰۶/۰۱

مقدمه

ایران سرزمینی است که حوادث و تجربه‌های خون‌باری را در سرنوشت خود آزموده است، حمله اسکندر مقدونی در روزگار هخامنشیان، حمله اعراب در روزگار ساسانیان و حمله مغولان در روزگار خوارزمشاهیان، از جمله تجربه‌های تلخی است که پیامد هر یک از آنها، آوارگی بسیاری از ایرانیان بوده است. در فرار از این خطرات، همواره سرزمین هند، سرای امید و زندگی دوباره برای ایرانیان بوده است. این هجرت ناگزیر، نه تنها پاس جان، که پاس جهان و جان‌مایه‌های فرهنگی ایران نیز بوده است. ایرانیان داشته‌ها و خاطرات خود را از زادبوم مادری به سرزمین هند می‌بردند و به بوی آشنایی و خویشی دیرینه‌ای که دو ملت با هم داشته‌اند، دستاوردهای فرهنگی خود را با هم در میان می‌نهادند، که در نهایت، هم‌آمیزی دو فرهنگ، میراث گران‌بهای هندی-پارسی را فراهم آورده است.

وجود نابغه چیره‌دست و جامع‌الاطرافی چون امیر خسرو دهلوی برای گسترش زبان و فرهنگ پارسی، در سرزمین هند، موهبتی ارزش‌مند بوده است. او با استعداد سرشار خود، بسیاری از توانمندی‌های فرهنگ و هنر ایرانی را به نمایش گذاشت. زبان، موسیقی و شعر، زبده و نقاوه توانایی‌های فرهنگی هر ملتی است و امیر خسرو توانست در این راستا، قسمت چشم‌گیری از استعداد فرهنگی و هویت ملی ایرانی را به شیواترین زبان برای مشتاقان، در دیار هند بازگو کند. بررسی آثار ارزش‌مند او در ادبیات، موسیقی، تاریخ‌نگاری، زبان‌شناسی و فرهنگ عمومی برای کسانی که می‌خواهند فرهنگ و هنر ایرانی - اسلامی را بشناسند و به کیفیت رابطه و حضور فارسی‌زبانان در شبه قاره هند پی ببرند، امری ضروری است.

قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری اوج شکوفایی زبان، فرهنگ و ادب فارسی به‌ویژه در بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران بود. آثار شاعران و عالمان فارسی‌گوی شام، روم و هند، سرشار از همان عشق و معنایی بود که در آثار حافظ و سعدی در ایران بود. این بالندگی ایران در تبعید به‌ویژه در سرزمین هند، به یمن وجود امیران و پادشاهان پارسی‌گوی و پارسی‌دان، مراکز علمی، دینی، حلقات سماع صوفیان و مشایخ بزرگ، چشم‌گیرتر بوده است. امیران و پادشاهان از زبان شاعران و قوالان پارسی‌گوی، شعر و غزل می‌شنیدند و دربار آنان همواره آراسته به شیرینی زبان فارسی بود. در این میان "امیر خسرو دهلوی" در پرتو نبوغی خداداد و دانشی گسترده و شگفت‌آور، توانست در

زمینه نظم و نثر، موسیقی، ریاضیات و حتی زبان‌ها و لهجه‌های بومی سرزمین هندوستان، آثاری فاخر و ارزش‌مند بیافریند که امروز از جمله پشتوانه‌های مانایی و زبایی زبان و ادب فارسی است.

بررسی و شناخت "یمین‌الدین ابوالحسن امیرخسرو دهلوی" در پرتو آثار ادبی گران‌بهایش اهمیت فراوان دارد. این‌که او ترک‌نژاد یا هندی‌زاده بوده یا نبوده است موضوع مهمی نیست، مهم این است که او در سرزمین هند رشد کرده و به زبان فارسی شعر گفته است و حافظه ادبی او آگنده از موضوعاتی است که برای شناخت ما از سیر تحول زبان فارسی ارزش‌مند و راه‌گشاست. با این حال دانستن بعضی از موضوعات درباره او، یقیناً به ما کمک می‌کند تا آثار او را بهتر و درست‌تر بشناسیم.

درباره امیرخسرو چند نکته مهم وجود دارد که دانستن آن‌ها در ابتدای بحث ضروری است:

۱. اجداد او از ترکان لاجینی بلخ و پدر او مهاجر به هند و مادر او از اعیان دهلی هندوستان بوده است.
۲. پدر او از فرماندهان سپاه در هند بوده است.
۳. پدر، برادران و خود او مریدان شیخ نظام‌الدین اولیاء بودند بدین وسیله او به یکی از مهم‌ترین فرقه‌های صوفیه شبه قاره هند یعنی "طریقه چشتیه" مرتبط و وابسته بوده است.
۴. امیرخسرو ضمن وابستگی به مشرب صوفیه، شاعر نیز بود و از راه مدح به دربار حاکمان و پادشاهان راه یافت و شاعری درباری شد.
۵. امیرخسرو به خاطر تجربیات گوناگون و زندگی در محیط‌های مختلف، به چندین زبان، تسلط داشت.
۶. در موسیقی ایرانی و هندی چیره‌دست بوده است.
۷. یکی از پرکارترین شاعران زبان فارسی بوده است و علاوه بر شعر، در حوزه نثر و نقد ادبی نیز مطالب مفیدی دارد.
۸. «امیرخسرو اولین و موفق‌ترین، مقلد نظامی در نظیره‌گویی است» (ذوالفقاری، ۱۳۸۵): (۶۷).

اکنون به چهار جایگاه مهم و مؤثر امیرخسرو، در موسیقی‌دانی، زبان‌دانی، تصوف و ادبیات، به‌طور اختصار، اشاره می‌شود و در بخش بعد ویژگی‌های سبکی "مثنوی نه سپهر" او را از سه منظر زبانی، ادبی و فکری، بررسی می‌کنیم:

بحث و بررسی

الف) زبان دانی امیر خسرو

امیر خسرو علاوه بر زبان فارسی که زبان نیاکان او بوده است، زبان سنسکریت و پاره‌ای از لهجه‌های بومی هند را به واسطه زیست‌گاه و وابستگی به خاندان مادری و نیز مناصب درباری و ضرورت ارتباط و هم‌کلامی با افراد گوناگون به‌خوبی می‌دانست، به‌ویژه یکی از زبان‌های بومی هند به نام "برج بهاکا" که بدان اشعاری نیز گفته است. «او برای نشان دادن توانایی خود در زبان هندی، رباعیات فراوانی به هندی تصنیف نمود و نمونه‌ها، لغزها و بیت‌هایی از بازی با الفاظ و غزل‌هایی با ترکیب واژه‌های هندی و پارسی، ادعیه و آوازهایی نوشت که هنوز زنان، آن‌ها را زمزمه می‌کنند. او استفاده از قافیة فارسی را در شعر هندی باب کرد و روشی برای ترکیب فارسی و هندی نشان داد. او برای نخستین‌بار شکل ساده و فراگیری از زبان هندی را به کار بست که در نهایت منجر به زبان جدیدی به نام "اردو" گردید» (عبدالرحمن، ۱۳۱۷: ۲۷۵-۲۷۴)، «اما در عربی ذوقی و علاقه‌ای پیدا نکرد» (رضوی، ۱۳۸۰: ۲۰۳) او در مثنوی "غرّه الکمال" عذر تازی نگفتن خویش را چنین می‌خواهد:

ترک هندستانیم من هندوی گویم جواب
شکر مصری ندارم کز عرب گویم سخن
هرچند گروهی از محققان بر عربی‌دانی او تأکید دارند، از آن جمله استاد زرین‌کوب که گفته است: «پاره‌ای ابیات نیز به عربی گفته است» (زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۲۶۴) و مشایخ فریدنی که معتقد است «در دهلی صرف و نحو عربی و علوم ادیان و الهیات و تصوف و فقه و نجوم فرا گرفته است [نیز] علاوه بر زبان فارسی که زبان خانوادگی او بود، زبان‌های ترکی، هندی و عربی را بیاموخت. هم‌چنین او در پایان مثنوی هشت بهشت از شاعری به نام "شهاب" نام برده است، ضیاء برنی از مراتب شاعری او [شهاب] سخن گفته است و امیر خسرو نیز نامه‌ای به عربی به او نوشته است» (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۶: ۲۷) و نیز محمد وحیدمیرزا در مقدمه‌ای که به زبان انگلیسی بر نسخه چاپی "مثنوی نه سپهر" نوشته است، می‌گوید: «او ادعا کرد که چندین زبان می‌داند که از میان آن‌ها عربی خاص‌ترین زبان بود» (وحیدمیرزا، ۱۳۶۸ هـ. ق: ۱۵)، آنچه از آثار نثر و مقدمه بعضی از نسخ دست‌نویس او برمی‌آید، تسلط کافی او بر زبان عربی را تأیید می‌کند، به‌ویژه که او صوفی و از زمره عارفان مأنوس با قرآن نیز بوده است. بسیاری از محققان احوال او، بر این باورند که زبان ترکی می‌دانسته است، اما خود او در یکی از غزل‌های ثبت‌شده در دست‌نویس شماره ۴۰۱

کتابخانه گلستان (فولدر ۳۰۴۹) تصریح دارد که زبان ترکی نمی‌داند:

«وصیت می‌کنم گر بشنود ابرو کمان من پس از مردن نشان تیر سازد ز استخوان من
زبان اوست ترکی گوی و من ترکی نمی‌دانم چه خوش بودی اگر بودی زبانش در دهان من»
به نظر می‌رسد کیفیت زبان دانی او موضوعی است که نیاز به تحقیق و بررسی بیشتر دارد.

ب) موسیقی دانی

«امیر خسرو در موسیقی ایران و هند، چیره‌دست بوده است و لقب "نایک" یافته بود. سازی به نام سه تار (سیتار) از اختراعات اوست، طبله‌کوب و خوش‌خوان بوده است، در راگ هندی آهنگ‌های بسیاری ساخته است، مانند: خیال، قول، قلبانه، نقش و نگار، صنم، بسیط، سازگیری، ترانه، غنم، زلف، گل، خارا، ایمن، سهیلا، سراپرده، بحیر و فرودست» (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۶: ۳۱-۳۰).

«او با ترکیب تنبور ایرانی و "وینای هندی" سیتار را اختراع کرد و گفته می‌شود که وی حتی "میردانگ" قدیمی را اصلاح کرد و به طبله تبدیل نمود» (عبدالرحمن، ۱۳۷۷: ۵۰)، «امروزه نوعی موسیقی ویژه در هند داریم که بدان "هندوستانی موسیقی" می‌گوییم، این موسیقی با مشارکت موسیقی ایرانی و آسیای مرکزی در موسیقی سنتی هند ادغام شده است و شیوه‌های نو به وجود آورده است، امیر خسرو در این امر سهم بزرگی داشت» (چندر شیکهر، ۱۳۸۲: ۲۸) ظاهراً امیر خسرو علاوه بر موسیقی دانی، خوش‌خوان هم بوده است و «همواره در ابتدای سماع پیر خود، غزل می‌خواند و در کنار شیخ می‌نشست و خواجه نظام‌الدین اولیاء هم به او لقب "مفتاح‌السماع" داده بود» (آریا، ۱۳۶۵: ۱۳۹)، این خوش‌خوانی و غزل‌گویی که ظاهراً حافظ شیرازی هم از آن بهره‌مند بوده است (باستانی پاریزی، ۱۳۶۷: ۱۰۹-۱۰۱) در پایان همه قسمت‌های نه‌گانه "مثنوی نه سپهر" با پرداختن به وصف مجلس نشاط و طرب و فراخواندن ساقی به پیمودن جام، از شوق خواندن و شنیدن غزل یاد می‌کند و سپس غزلی را در میانه مثنوی می‌آورد.^۱

پ) تصوّف

امیر خسرو، علاوه بر شاعری و شهرت ادبی، در عرفان و دل‌بستگی به طریقه صوفیان و نشست و برخاست با اهل سماع نیز شهرت داشت. مناصب دولتی و وابستگی او به خانواده حکام و دربار پادشاهان، مانع از آن نمی‌شد که او مصاحبت شیخ و اهل دل را

نادیده انگارد؛ در حقیقت جمع این ویژگی‌ها در وجود یک تن اگر چه ناممکن نیست، اما کم اتفاق می‌افتد و این خود یکی از ویژگی‌های اوست.

مفاهیم و موضوعات عرفانی در دو فرهنگ هندی و ایرانی ریشه‌دار است. در متون کهن و مظاهر گوناگون ادبی و هنری دو ملت، پیش از اسلام، نشانه‌های فراوان و روشنی از این مفاهیم وجود دارد، «اصالت سرزمین هندوستان در پرورش افکار صوفیانه به قدری روشن است که با مختصر مراجعه به عقاید و مذاهب هندی جای تردیدی باقی نمی‌ماند تا آن‌جا که بعضی معتقد شده‌اند که هند زادگاه اولیة تصوف بوده و افکار صوفیانه از آن‌جا به محیط‌ها و به مذاهب دیگر سرایت و نفوذ کرده است» (عمیدزنجانی، ۱۳۶۷: ۲۵)، اما اوج حرکت تشکیلاتی، برای تبیین و ترویج افکار صوفیانه و مفاهیم عرفانی در شبه قاره هند، به‌طور مشخص، در دوره اسلامی است.

«از زمان غزنویان به بعد اسلام به‌وسیله عارفان و صوفیان و بزرگان دین به نقاط دوردست هند راه یافت و اکثر این بزرگان دین، یا ایرانی‌الاصل بودند و یا تربیت‌شده فرهنگ ایرانی، که از این میان، عرفا بیشترین سهم را در گسترش اسلام در هند داشته‌اند. شاید یکی از علل موفقیت عرفا، بعضی وجوه مشترک عرفان اسلامی با عرفان هندی بوده است و همین‌طور وجه مشترک تمدن و فرهنگ دو قوم آریایی ایران و هند بوده است» (آریا، ۱۳۶۵: ۳۹)؛ در روزگار امیرخسرو، در سراسر بلاد اسلامی به‌ویژه در سرزمین هندوستان، بازار تصوف و سماع و قوالی و وعظ رونق داشت و خصوصاً، تصوف در بلاد هند تحت تأثیر اندیشه‌های وحدت وجودی ابن عربی بود و خانواده امیرخسرو هم از این مباحث بی‌بهره نبودند، «در تمام شبه قاره هند چهار سلسله تصوف، یعنی؛ چشتیه، سهروردیه، قادریه و نقشبندیه از روزگاران گذشته تا امروز، مورد علاقه مردم آن سرزمین بوده‌اند و مؤسسين هر چهار سلسله ایرانی‌الاصل بوده‌اند» (همان: ۴۱).

«امیرخسرو در ایام کودکی به همراه برادران خود، با نظام‌الدین اولیا^۲ یکی از مجذوبان و عاشقان برجسته الهی، بیعت کرد و تا آخر عمر سر ارادت از آستان او برداشت و این عشق دوسویه به‌گونه‌ای استوار بود که نظام‌الدین وصیت کرده بود جنازه امیرخسرو در جنب مزار او به خاک سپرده شود. امیرخسرو در تصوف پیرو طریقت چشتیه^۳ که اولین و مهم‌ترین سلسله تصوف در هند می‌باشد، بود» (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۶: ۳۱-۲۶).

ت) جایگاه ادبی

گفتیم که خانواده امیر خسرو از مهاجران مسلمان ایرانی ترک‌نژاد فارسی‌گویی بودند که پدرش از فرماندهان نظامی و مادرش فرزند یکی از اعیان دهلی بود. او در سرزمین هند به دنیا آمد و در پرتو آموزه‌های گوناگون جامعه متکثر هند نشو و نما کرد و در دربار بزرگان و امرای روزگار، منصب و صدارت داشت و زبان‌های گوناگونی می‌دانست. جهان‌بینی و شخصیت ادبی او در تلاقی همه این داشته‌ها، معنا یافته و از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار شده است. آثار گوناگون ادبی او، بازتابی است درست و روشن از آنچه در جامعه اسلامی در قرن هفت و نیمه اول قرن هشتم می‌گذشت. ایران، اسلام، عرفان، هندوستان، ترکستان و تجربه‌هایی که در گذر روزگار، از مناصب و مشاغل، به دست آورده بود، در کنار هوش سرشار خداداد، همه و همه در شکل دادن به شخصیت اجتماعی و ادبی او مؤثر بوده است. «امیر خسرو در غزل به سعدی، در مثنوی به نظامی، در موعظه و حکمت به سنایی و خاقانی، و در قصیده به رضی‌الدین نیشابوری و کمال‌الدین اسماعیل نظر داشته است» (زرین‌کوب، ۱۳۱۹: ۲۶۶)، در حقیقت کلام او نقاوه و گزیده‌ای از مهم‌ترین و مؤثرترین بخش شعر و ادب فارسی است، مضاف بر این او یکی از مهم‌ترین شاعران زبان فارسی است که پس از بزرگانی هم‌چون مولانا، فخرالدین عراقی، سعدی و پیش از حافظ، تعلیم و اندیشه‌های قرآنی را در چارچوب عرفان بیان کرده است و این امر، اهمیت شناختن او را بیشتر می‌کند، زیرا برای شناختن میراث ادبی پیش از حافظ، شناخت امیر خسرو اهمیت و ضرورت دارد.

«یکی از کسانی که حافظ بدو تعلق خاطر داشته و اشعارش را می‌خوانده است، امیر خسرو دهلوی است که بزرگ‌ترین شاعر پارسی‌گوی هند و از تواناترین سخنوران زبان پارسی است. حافظ وقتی در غزل معروف خود از طوطیان هند سخن می‌گوید، به کنایه از او یاد می‌کند» (مجتبایی، ۱۳۶۴: ۴۹)، دل‌بستگی حافظ به امیر خسرو تا بدان‌جا بوده است که چند تن از صاحب‌نظران بزرگ معاصر «نسخه خطی منظومه امیر خسرو (خسرو شیرین، آیینة اسکندری و هشت بهشت) که در نسخه نفیسی از خمسه او در کتابخانه تاشکند محفوظ است را به خط حافظ شیرازی دانسته‌اند» (همان: ۴۹؛ ایضاً رک. معین، ۱۳۷۵: ۱۰۷-۱۰۴) «... احترامی که حافظ برای امیر خسرو [قائل بوده است]، نه تنها از نسخه‌ای که او به دست خود از خمسه امیر خسرو رونویسی کرده و به دست مانده، بلکه از نخستین بیت غزل بلندآوازه دیوانش آشکار است که به‌ظاهر از امیر خسرو الهام گرفته است» (ریپکا و دیگران، ۱۳۱۲: ۴۶۵).

"مثنوی نه سپهر" معروف به "سلطان‌نامه"، یکی از هنرآفرینی‌های امیرخسرو در نظم است که او آن را در نه باب (سپهر) و هر باب را در بحری متفاوت از دیگر بحرهای، در سال ۷۱۸ هجری قمری به نام "قطب‌الدین مبارک بن علا‌الدین خلجی" معروف به "قطب‌الدین مبارکشاه" پادشاه هند و آخرین حکمران خاندان خلجی نوشته است و در آن ضمن اشعار لطیف و دقایق شعری، به تاریخ‌نگاری و گزارش پاره‌ای از وقایع تاریخی و جنگ‌ها پرداخته است؛ در کتاب ارزش‌مند "تاریخ تصوف در هند" این اثر، به‌طور مختصر و مفید این‌گونه معرفی شده است: «خسرو در جمادی الاول ۷۱۸ هـ.ق / ژوئیه ۱۳۱۸ م. "مثنوی نه سپهر" را به پایان رساند و آن، مشتمل بر مدیحه‌هایی است که به مبارکشاه خلجی نثار شده است، هم‌چنین عمارت‌هایی که او بنا کرده است را وصف می‌کند و سرزمین هند و کمالات آیین هندو را، در خصوص معنویات و مباحث مربوط به زبان، می‌ستاید و از سیارات، سخن می‌راند و به شماری از موضوعات تاریخی و اجتماعی می‌پردازد، مدح و ثنای فراوانی که این ارادت‌مند خدمت‌شیر نظام‌الدین اولیاء از او کرده است، نهایتاً بر این عقیده او تأکید می‌کند که در طی سلوک، از وجود پیر، گریز و گزیری نیست» (رضوی، ۱۳۱۰: ۲۰۵).

ث) مختصات سبکی "مثنوی نه سپهر"

متن "مثنوی نه سپهر" به چند دلیل تا حدودی دیریاب و گاه پیچیده است: این یک امر انکارناپذیر است که زبان افراد، در مجاورت مستمر با زبان‌های دیگر به مرور زمان، خواسته و ناخواسته تأثیر می‌پذیرد و در کاربرد کلمات و جملات، آموخته‌های زبان نو را لحاظ می‌کند؛ امیرخسرو نیز که در سرزمین و دربار پادشاهان هند بالیده است، بی‌بهره از این تأثیر نبوده و شعر او رنگ این بهره‌مندی را به خود گرفته است، به‌گونه‌ای که بسامد واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحات سرزمین هند، در شعر او یک ویژگی بارز سبکی است (که به اختصار، نمونه‌هایی از آن ذکر شده است). کاربرد اصطلاحات مربوط به علوم گوناگونی که امیرخسرو بدان آراسته بوده است، مثل؛ نجوم، موسیقی، ریاضیات و فرهنگ عمومی هند یکی دیگر از علل دیریابی بعضی از ابیات او است.

معمولاً تغییرات در سنت‌های ادبی و زبانی، بنا به نیاز جامعه و ضرورت هم‌راهی زبان با تحولات اجتماعی صورت می‌پذیرد، که گاه ضرورت این تغییر، در جوامع دیگر احساس نمی‌شود و لذا گویندگانی که در زادگاه زبان مادری‌اند نیاز به تغییرات را زودتر به کار می‌گیرند و برای گویندگان همان زبان در جوامع دیگر، این ضرورت دیرتر احساس

می‌شود، بنابراین، زبان ادبی امیر خسرو نسبت به زبان ادبی معاصرانش در ایران تا حدودی کهن‌تر می‌نماید.

ث. ۱) مختصات زبانی

اگرچه امیر خسرو شاعر روزگاری است که سبک عراقی در ایران رایج بوده است، اما ساختار شعر او به سبک خراسانی نزدیک‌تر است، «خواننده آثار او جای‌جای، لحن سنگین و موقر خاقانی را در کنار بیان شیرین سعدی می‌یابد و گاه اسلوب محکم و لطیف نظامی را با شیوه مؤثر و عمیق سنایی همراه می‌بیند» (زرین‌کوب، ۱۳۱۹: ۲۶۶)؛ این امر در "مثنوی نه سپهر" به نسبت دیگر آثار او نمود بیشتری دارد، در این اثر لغات فارسی اصیل، نادر و کم‌کاربرد فراوانی وجود دارد که در کنار کلمات و ترکیبات عربی، ترکی و هندی، خوش نشست‌اند، هم‌چنین ترکیبات و اصطلاحات نجومی، موسیقی و قرآنی در این اثر فراوان است. برای مثال به نمونه‌هایی مختصر، اشاره می‌شود: (همه آبیات شاهد مثال در این مقاله از کتاب "مثنوی نه سپهر تصحیح محمد وحید میرزا" ذکر شده است و عدد سمت چپ آبیات معرف صفحه کتاب است).

ث. ۱. ۱) واژه‌های مفرد نادر و کم کاربرد

- بوستاخی: گستاخی

«نه از بوستاخی به فرمان خاص
سپر دم به خلوت‌گه اختصاص»
(امیر خسرو دهلوی، ۱۳۲۸: ۴۱)

- شوپان: چوپان

«سر لشکر و کار فرمای ایشان
همه بود گویی که شوپان ایشان»
(همان: ۱۰۴)

- سرتاب: نافرمان، پریشانی و سرگردانی

«سوی سایبان جبهه بر خاک ساید
که سر تاب را جبهه بر خاک شاید»
(همان: ۱۱۶)

«چو سرتابد از حکم منعم کسی
ز سرتاب دوران بیچند بسی»
(همان: ۶۲۰)

- دوانه: دوگانه

«مهیمن جامه ابریشمین هندوانه
که یک گز شود ده کشند ار دوانه»
(همان: ۱۱۹)

- آشناور: شناگر

«شنیدم یکی غرقه می‌شد به دریا
«رسید آشناور دلیریش در پی
کلاهی ز زر داشت بر سر مهیا»
به مزد کشیدن کله خواست از وی»
(همان: ۱۲۲)

- اتابک: چوبی که گوشه کمان را بدو راست کنند

«تو که باشی که تا به خانه و دشت
دو اتابک بود ترا گه گشت»
(همان: ۳۰۷)

- پاشنا: پاشنه و عقب کفش

«راست کرد ارچه آن هنرپیشه
«نیز پیش معلم و شاگرد
پاشنای دهانت از تیشه»
پاشنای دهان نیاری گرد»
(همان)

- تنبیدن: از جای جنبیدن

«کوه که هر باد نتباندش
جز نفس صور نجنباندش»
(همان: ۲۳)

- پاشیب: نردبان، زینه، پلکان آب انبار

«زمین بهر پاشیب دیدند از آن پس
رسانید واپای پاشیب هر کس»
(همان: ۱۱۳)

- نر: بزرگ

«پیش انگشت کوست از همه نر
گر ز انگشتوانه بست کمر»
(همان: ۲۹۴)

- باریک: ظریف و دقیق

«نو و باریک به دل‌ها مرغوب
هست هم‌چون خط نو بر رخ خوب»
(همان: ۴۳)

ث. ۱. ۲) افعال و ترکیبات نادر و کم کاربرد

- ترسکار: ترسو

به گم کردن آن کس بود ترسکار که دیگر نیارد چنان صد هزار»
(همان: ۶)

- دوپنج پا: اصطلاحی برای نوعی رقص

«در میان بحر و رودش جا به جای گشت در بازیگری دو پنج پای»
(همان: ۳۹۴)

- خزان گشتن: از مصدر خزیدن، فرار کردن، فرو مولیدن

«بر آمد چو گرد سپه بر ارنگل خزان گشت هندو به کهسار و جنگل»
(همان: ۱۷)

- پیکان آینده: پیک‌هایی که از میدان اصلی جنگ به مقر فرماندهی خبر می‌آورند و دستوره‌های سپهسالار را به فرماندهان می‌رسانند

«خبر شد ز پیکان آینده خان را که کین سخت شد ترک پیکان‌فشان را»
(همان: ۹۳)

- گرم‌خیزی: چالاک‌ی

«یکی خنگ تیزی به صد گرم خیزی یکی تیغ کان نیز خنگی است تیزی»
(همان: ۹۶)

- جانور کردن: زنده کردن و جان داشتن، جاندار

«چون به حد کامرو افتد گذرش رقیه استاد کند جانورش»
(همان: ۱۹۲)

«هر جا که ز زندگی اثر هست عشقی به میان جانور هست»
(همان: ۴۰۲)

- غلط خوردن: گول خوردن، فریب خوردن

«ماه که خورشید نموده گذران شب پرک و بوم غلط خورده در آن»
(همان: ۲۰۴)

- عبره ستدن: حق عبور از کاروانیان دریا و خشکی گرفتن

«خواست ملک تا به ولایت درون عبره ز معهود ستاند فزون»
(همان: ۲۲۴)

- مست‌کاره: مست‌کننده

«در چمن‌ها بوی مشک آلود گل
مست کاره گشت هم‌چون بوی مل»
(همان: ۳۶۹)

- گنبدکنان: گام‌زنان، از جای جهیدن

«خوش کمیتی کو چو خوی کرده ز تف
بر شده گنبدکنان بالای کف»
(همان: ۳۹۱)

- نمازی شدن: پاک و طاهر شدن

«دل بدخوی نیازی نشود
آب آلوده نمازی نشود»
(همان: ۴۵۱)

- بوی گرفتن: خوشبو شدن

«ز صندل نه اندک که یک دشت و جنگل
که زو جنگلی بوی گیرد چو صندل»
(همان: ۱۲)

- روبه‌روی کردن: مقابله کردن، مناظره کردن

«هم‌چنان روبه‌روی می‌کردند
یک‌دگر گفت و گوی می‌کردند»
(همان: ۳۱۵)

- می‌شینی: از مصدر نشستن به معنی می‌نشینی

«وانکه با من چو راست می‌شینی
می‌گریزی و پس نمی‌بینی»
(همان: ۳۰۱)

- زدن: بستن

«چو آمد گروگان مهین و گزیده
دم گنج زد اژدها برگزیده»
(همان: ۱۲۷)

- گریه زدن: گریه کردن

«ز خون گریه زد زخم ز آواز نازک
چو عشاق خسته ز بانگ چکاوک»
(همان: ۱۰۴)

به کار بردن "بن فعل" (مضارع و ماضی) در معنی مصدری:

بن مضارع:

- کوب: کوبیدن

«آن عاشق خسته هـوایی
کش بود ز کوب خود روایی»
(همان: ۴۰۹)

- کوب: مشقت، رنج، ضربه، از مصدر کوبیدن

«کیست که از دولتیان یافت سری کش نشد از کوب جهان سر به سری»
(همان: ۱۹۷)

- خور: خوردن

«هاون که ز دسته می خورد کوب چون بهر خور است گو بخور خوب»
(همان: ۴۱۴)

«تگ و گام آسوده چون عیش غافل خور و خوی شایسته چون کار عاقل»
(همان: ۱۲۰)

- زناگیر: زن (زدن) گیر (گرفتن)

«شادم به همین قدر زناگیر نبود اگر این هم چه تدبیر»
(همان: ۴۱۵)

- رخس: از مصدر رخشیدن

«رخس ستاره به ته نور قمر چون به ته آب تنک لؤلوی تر»
(همان: ۲۰۴)

بن ماضی:

- بیخت: از مصدر بیختن

«تیره از جهد مزرگان نشود و حَلّ از بیخت مصفا نشود»
(همان: ۴۵۲)

ث. ۱. ۳ صفات نادر و کم کاربرد

به کار بردن "کمر بندیده" در معنی کمر بسته (صفت مفعولی)

«بس کمر بندیده نازک میان کز کمر هم سود دیده هم زیان»
(همان: ۳۹۱)

ث. ۱. ۴ حروف

به کار بردن "همان" در معنی هم چنین، (از ویژگی های بارز سبکی شاهنامه)

«همان فتح والا به عزم درست ز بهر دویدن کمر کرده چست»
(همان: ۵۱)

«همان تیغ هندی شده بولهب که تبّت یدَا خواند بر وی و تَب»
(همان: ۷۰)

«همان هر عضو میمونش در آن پی که چیزی دم به دم افزایش از وی»
(همان: ۳۳۸)

به کار بردن "هر همه" (در شعر سنایی و ناصر خسرو کاربرد این ترکیب سابقه دارد)
«هر همه دانند که پیدا و نهان نیست چنین مرغ در اطراف جهان»
(همان: ۱۸۵)

«گر نه بدی مصلحت هر همه آمر و شاور نشدی بر همه»
(همان: ۲۲۹)

«هر همه سیر از کرم چاره‌ساز سیر نخوردی شه کهتر نواز»
(همان: ۲۴۰)

«قصه بهرام نظامی که گفت هر همه دانند که نتوان نهفت»
(همان: ۲۴۱)

«مرد که در دل شود ایزدشناس هر همه را زو به دل آید هراس»
(همان: ۲۶۰)

به کار بردن "را" زاید

«همان انیل مهته کو بود دیوی که می‌کرد از بهر جان را غریوی»
(همان: ۱۰۸)

«زر و مال کار آید از بهر جان را چو رفت این چه خویشی بود ناتوان را»
(همان: ۱۲۲)

«از پی گاه دو درم را سه جان رفت ز شومی ستم رایگان»
(همان: ۲۶۰)

«به حیرت ماند هشت و بیست منزل که ماییم از پی شه را منازل»
«وین زیر و زبر چنین که هستم از بهر تو را بلند و پستم»
(همان: ۴۱۳)

«بر من ز پی شکست‌ها را کردند دراز دست‌ها را»
(همان: ۴۱۹)

به کار بردن "به هم" در معنی "با هم"

«سجده مسکینی و اشک ندم داد به رخ غسل و تیمم به هم»
(همان: ۲۱۷)

ث. ۱. ۵) واژه‌های غیر شعری و غیر تغزلی
«گفتم که لیسم پای تو گفتا نشاید خسروا

زیرا که گفتی زان زبان مدح شه کشورگشا»
(همان: ۴۳۲)

ث. ۱. ۶) تکرار

در این اثر بعضی از واژه‌ها که بعضاً واژه‌های مهم شعری هم نیستند، به‌طور چشم‌گیر تکرار شده‌اند، به‌عنوان مثال دو واژه "ته" بیش از سی بار، و "کوب" بیش از بیست بار تکرار شده است، علاوه بر این بعضی از اشارات و تلمیحات قرآنی مثل؛ شهاب ثاقب و قاب قوسین و مفاهیمی مثل؛ ظل الله و اطیعوا الله بسیار تکرار شده است.

ث. ۱. ۷) واژه‌های هندی

- رانه و رای: هر دو واژه هندی به معنی شاهزاده هندی

«بیشتری رانه و رای از همه سو آمد و خاک در شه رُفت به مو»
(همان: ۱۹۷)

- لک (لک لک): قید مقدار

«دل هندو افتاده از زخم بیلک به هر سوی غلطیده خرسنگ لک‌لک»
(همان: ۹۴)

- اچھوی زر: پاره مکعب از زر وسیم (هندی اچھه)

«دگر صد لک خدمتی اچھو زر به مشرق ز دینار مغرب گران‌تر»
(همان: ۱۲۸)

- تنبول: گیاه فوفل

«این لب از تنبول کرده لاله‌گون داده او عشاق را تنبول خون»
(همان: ۳۸)

- دیوک: کرم چوب‌خواره (هندی دیمک)

«این دو دیوم که درین اندام است هم‌چو دیوک به ستون خام است»
(همان: ۴۵۴)

- بسپته: قاصد و بیک

«بسپتهان دويدند بر رای یکسر که گر ده سرت هست از حکم مگذر»
(همان: ۱۲۷)

- النگ: به معنی چمن؛ اما همواره در این اثر به معنی جای اتراق کردن و بیتوته موقت سپاه آمده است.

«النگی کند هر بزرگی به جایی که ایمن شود لشکر از هر بلایی»
(همان: ۹۷)

النگ گرفتن: قرار و پناه گرفتن در جایی

«به فرمان خان هر ملک بهر جنگی همان جا که بوده است بگرفت النگی»
(همان: ۱۰۷)

- لاهره: به معنی نوعی کشتی

«لاهره آراسته تختی چوارم مجلس بار و محل خلق و حرم»
(همان: ۲۰۵)

- الاون: یکی از مزامیر هندی از جنس سه تار

«مطرب هندوی الاون زن خوش تار رگم از پی آن ساز بکش»
(همان: ۲۱۰)

- سانونت: بمعنی شجاع و سردار باج‌گزار؛ مردانه

«تن صندل آلود سانونت و رانه فتاده گل آلود در هر کرانه»
(همان: ۱۰۱)

ث. ۱. ۸) اصطلاحات و ترکیبات موسیقی

رقص، اشکنه، دستان زدن، رودنواز، بیست و چار رشته چنگ، بازی‌گری (رقص) دو پنج پای، طبلک، طاسک و کرنای

«رقص‌شان گه اشکنه گاهی شکن گفت‌شان هم جادوی و هم فتن»
(همان: ۳۷۲۵)

«کرده خون چون دست در دستان زده دست بر دست از فسون جان زده»
(همان: ۱۶۴۲)

«باده‌پرستان به گلستان شدند رودزنان بر سر دستان شدند»
(همان: ۷۶۵)

- «گوش‌های باغ بر بانگ سرود
پرسرود از مرغ هر رودی چو رود»
(همان: ۳۶۴۰)
- «نیم زورق چنگ و رشته بیست و چار
بیست و چارش رود و هم با بحر یار»
(همان: ۳۸۶۰)
- «در میان بحر و رودش جابه‌جای
گشته در بازی‌گری دو پنج پای»
(همان: ۳۵۰۱)
- «دُمدمه زد طبلک پوشیده دهان
گشت کر از طاسک و کرنا‌ی جهان»
(همان: ۱۹۹۸)
- ث. ۱. ۹) اصطلاحات و ترکیبات قرآنی
- بسم الله، انا فتحنا، الحمد لله، نصر من الله، اذا جاء نصر الله، تبت يدا، ذلك فضل الله، احسن التَّقْوِيم، نورٌ على نور، حبل الله و رفرف.
- «چون ماه بر آسمان برآمد
بسم الله از اختران برآمد»
(همان: ۳۹۱)
- «علم باز صف زد درازا و پهنا
بسان الف‌های انا فتحنا»
(همان: ۱۳۱۰)
- «چو شه دید آیت دولت‌نشانش
ز بانگ روا رو که بر ماه شد»
گذشت الحمد لله بر زبانش
ملايک بنصر من الله شد»
(همان: ۵۹)
- «ز شمشیر نصر من الله صلا
شده بر بدان‌دیش تبت يدا»
(همان: ۶۹)
- «نی ره توفیق به میر و شه است
کین رقم ذلک فضل الله است»
(همان: ۲۶۰)
- «بخشش علم از وی و تعلیم هم
مرتبه احسن تقویم هم»
(همان: ۲۶۱)
- «ز چشم خود مدارش یک زمان دور
که تو نوری و او نورٌ علی نور»
(همان: ۳۴۰)
- «این کمندی نه کم و کوتاهست
کش سر رشته بحبل اللهست»
(همان: ۴۳۹)

«به صدر شرف قدسیان خاستند ز رفرف دورف بهرش آراستند»
(همان: ۲۱)

ث. ۱. ۱۰) ترکیبات و اصطلاحات نجومی

اسامی صور و منازل فلکی مثل؛ سماکین رامج و اعزل، سهم سعادت، سهم الغیب، اکلیل افلاک، طالع ثور، عطارد، شعری، ثریا، جوزا، ذنب، سنبله، مریخ عیار، مسعود شدن مریخ از ذنب، مشتری و ترازو، طالع تثلیث، عقرب، حوت، رأس، تسدیس، حمل، برجیس و دلو.

«از سماکین رامج و اعزل راست‌روتر تویی به علم و عمل»
(همان: ۲۱۴۴)

«قضا چون خواست کز اکلیل افلاک دهد تخت خلافت را دری پاک»
(همان: ۳۱۱۸)

«به بیت‌المال جوزا گنج خورشید شده هم گنج و هم گنجور جاوید»
(همان: ۳۱۳۱)

«به برج سنبله مریخ عیار ذنب نیزش به رسم دوستی یار»
(همان: ۳۱۳۸)

«به هم سازنده هم‌چون آدم و شیث درین طالع گشاده چشم تثلیث»
(همان: ۳۱۶۵)

«نحوست‌های او را هم دران شب فرو پوشیده مه در قلب عقرب»
(همان: ۳۱۷۰)

ج) مختصات ادبی

ج. ۱) قالب

اگرچه غالب اشعار این اثر، مثنوی است و به همین دلیل عنوان آن را "مثنوی نه سپهر" می‌نامند، اما حقیقت امر آن است که در کنار قالب مثنوی، قالب قصیده و غزل نیز در آن به کار رفته است. در میانه بعضی از سپهرها قسمت‌هایی با عنوان "حکایت" آمده است که از نظر وزن و بحر با کلیت سپهر متحد است. شاعر اثر خود را به نه بخش یا نه سپهر تقسیم نموده است، هر بخش را در بحری متفاوت و به یکی از صور فلکی، اختصاص داده و به نظم کشیده است. عنوان هر سپهر به صورت نظم (یک بیت) آمده است که مجموعه این عنوان‌ها در کنار هم به صورت یک قصیده با وزن و قافیۀ متحد و زیر عنوان‌ها نیز همگی با وزن و قافیۀ متحد و متفاوت از عنوان اصلی و متن شعر، آمده است. از دیگر ویژگی‌های این اثر آن است که در آخر هر سپهر یا بخش، غزل آورده است. شاعر پس از آن‌که ساقی

را به پیمودن می، و مطرب را به نواختن و رقص، فرامی خواند غزلی نغز و زیبا می آورد و از غزل خوان (خواننده) می خواهد تا آن را با ساز و آواز بخواند.

ج. ۲) آرایه و صنایع ادبی

یکی از نکات قابل توجه این اثر اصرار بر صنعت اعنات یا لزوم مالایلم است که شاعر، به ویژه در سپهر چهارم، برای آوردن کلماتی که ابتدا یا انتهای آن‌ها را حرف یا حروفی خاص تشکیل می دهد به نظم گویی های خنک و بی معنایی پرداخته است؛ مثلاً:

«چو شین گوید پذیرد زو اقامت شکوه شاهی و شکر و شهامت
دهد ثی از پی ذات مثابش ثبات و ثروت و ثوب و ثوابش»
(همان: ۳۵۱)

مناظره بین پدیده ها و گفتار هر یک در برتری خود (مثل تیر و کمان، قلم و تیر، گوی و چوگان، افلاک نه گانه و نیز صور و ستارگان فلکی و...) نیز از نکات چشم گیر و قابل توجه است.^۵ قافیه در این مثنوی اغلب غیر فعلی و بیشتر اسمی است و ابیات به ندرت دارای ردیف می باشند. از لحاظ بسامد در میان انواع آرایه ها تشبیه (تشبیه محسوس به محسوس) بیشترین بسامد را دارد. با انواع جناس به ویژه جناس تام، جناس خط و جناس مرکب، هنرنمایی های زیبایی نموده است. از انواع ایهام (ایهام تناسب، ایهام تبادر، ایهام سمعی، ایهام ترجمه) بسیار استفاده کرده است. تلمیح به ویژه تلمیح به آیات و روایات قرآنی در این اثر فراوان و چشم گیر است. از انواع استعاره و کنایه و نیز انواع مجاز با هنرمندی بهره گرفته است. در وصف؛ طبیعت گرایی، واقع گرایی و برون گرایی از اختصاصات مهم آن است.

تشبیه:

«زبان های شمشیر رویین تنان چو آتش ز صرصر زبان ه زنان»
(همان: ۶۱)

جناس تام:

«هر آن تن که او کیش بیدین گزیده هم از کیش بیدین خدنگش رسیده»
(همان: ۹۵)

جناس خط:

«نبارد ز بالا جز آب نشاط نروید ز گل جز طرب را بساط»
(همان: ۵۰)

جناس مرکب:

«مرد که شد هوش و خرد کیش او / شد سه پر تیر سپر پیش او»
(همان: ۲۱۳)

جناس لفظی:

«اسم او در دهر روشن بیش گشت / گر چه او خس پوش اثم خویش گشت»
(همان: ۳۹۳)

تناسب:

«زلالم که خضر آب جوی ویست / بدان زنده‌ام چون ز جوی ویست»
(همان: ۲۷)

زالال، آب، جوی؛ خضر، زالال، آب، جستن، زنده

ایهام:

«مبارک جبینی نشیند به تخت / که باشد مبارک جهان را چو بخت»
(همان: ۵۰)

مبارک به معنی؛ خجسته است و به قطب‌الدین مبارکشاه خلجی ممدوح شاعر ایهام دارد.

ایهام تناسب:

«سر کلک ماکز عجب خفته ماند / به سودا فرو شد فرو رفته ماند»
(همان: ۴۰)

به سودا فرورفتن: فرورفتن کلک در دوات سیاه (دوات)، به خیال فرو رفتن

ایهام تبادر:

«شاه که دریا نبود در دلش / آب نیابد ز کفش سایلش»
(همان: ۲۳۷)

(باتوجه به کلمات دریا، آب، و کف، کلمه سایل با ساحل (و نیز سیل) ایهام تبادر دارد.)

ایهام سمعی:

«ز شمشیر بر چینیان خطا / کند تنگ عالم چو چین قبا»
(همان: ۵۵)

خطا: خطاکار؛ سرزمین ختا (ایهام سمعی)، (اگر فقط بیت را بشنویم، گوش که "خطا" می‌شنود با توجه به "چینیان"، "ختا" تعبیر می‌کند) در این بیت صنعت استخدام هم وجود دارد؛ (تنگ بودن برای عالم یا مشبه، وجهی معقول و برای قبا یا مشبه‌به وجهی محسوس است).

ایهام ترجمه:

«همان را گهوی زخم خورده بهم تنش خون گشاد و دلش بسته دم»

(همان: ۷۲)

(خون؛ دم)

تلمیح: (شق القمر)

«چو چوگان ابروش اشارت نمود دو شد گوی مه بر سپهر کبود»

(همان: ۱۷)

استعاره:

«دلی کامد از چار بیدش نویدی یکی چار می شد ز هر برگ بیدی»

(همان: ۹۴)

(برگ بید، استعاره از شمشیرهای نازک)

کنایه:

«ز نیروی آن عدل عاجزنواز خرامان رود کبک در پیش باز»

(همان: ۳۴)

(کنایه از نهایت امنیت)

تمثیل:

«سخن را به ترتیب باید نگاشت صبحی گه صبح و مجلس بچاشت»

(همان: ۳۰)

مراعات النظیر:

«ز قلبش بجز موج دریا نخاست دو دُرپاش دست چپ و دست راست»

(همان: ۳۲)

تضاد:

«گشاد از در توست هر بسته را تو مرهم نهی زخم هر خسته را»

(همان: ۱۱)

شبه اشتقاق:

«متاعی که دارد بها را بهانه نمانده است از آن‌ها خزی در خزانه»

(همان: ۱۲۳)

پارادوکس:

«سبزه‌ها سوخته ز آتش یخ
ز آتش سرد روم و ری دوزخ»
(همان: ۲۱۳)

لف و نشر:

«آتش و آینه بزرگان به خوی
سوخته و غرقه شود پند گوی»
(همان: ۲۲۳)

وصف:

«... رخس ستاره به ته نور قمر
خوشه پروین به سر خرمن مه
طفل ز مهتاب به بازی همه سو
شب جوی از روز به پیرایه نه کم
چون به ته آب تنک لؤلؤی تر
زهره چو مطرب پس خرمن زده ره
چون ز صبا طره به پیرامن رو
چون دو برادر که شود زاده به هم...»
(همان: ۲۰۴)

وصف رقص و پایکوبی، زیورآلات و آرایش رقاصگان هندی، وصف انواع پرندگان، حیوانات وحشی و جنب‌وجوش وحوش هنگام شکار و وصف میادین جنگ که گاه صحنه‌های دل‌خراش و رقت‌انگیزی را بیان می‌کند از جمله اوصاف سرزنده و کم‌نظیری است که به جرأت می‌توان آن‌ها را هم‌سنگ شاهکارهای ادبی فاخر به حساب آورد.

تشبیهات و تعابیر حماسی:

خانواده پدری و مادری امیر خسرو از لشکریان و فرماندهان سپاه هند بوده‌اند و خود او نیز در اکثر جنگ‌ها همراه با ممدوحین خود از نزدیک، کارزار را دیده و آزموده است؛ لذا این تجربه‌ها در شیوه وصف و تشبیهات حماسی او مؤثر بوده است.

«دد و دام را قسمت آسمانی
شده خون بسان شراب ارجوانه
نی نیزه می‌زد دران جوشش می
سنان کو دو رخنه به تن ساز کرده
ز یک نیزه بالا که خورشید بوده
همی داد سرمایه میزبانی
ز گبران قرابه ز گردن روانه
نوایی که هندو زند دم از نی
اجل را دو جانب دو در باز کرده
سنان نیزه بالا شفق‌ها نموده»
(همان: ۱۰۶)

«تبغ به جولان چو زبانی ز سقمر
حربه درفشان چو زبانا ز قمر

تیر کلیدی شده بر هر جگری
آهن رویینه تنان رفته درون
هست زمین گویی ز انبوهی سر
شاند سرشک تر خون‌ها ز کمین
خون که بجسته زسر تیغ و سنان
باز همی‌کرد بهر سوش دری
لعل همه ریخت ز هر نقره برون
کشت کدو و سبد جوز مگر
در کمر کوه ز یاقوت نگین
رفته میان که و مه رقص‌کنان»
(همان: ۱۹۹)

چ) مختصات فکری

آن‌چه از ذهنیت امیر خسرو در این اثر نمایان است، او را شاعری جامع‌الاطراف و بهره‌مند از علوم مختلف، آشنا به فرهنگ عمومی هند و ایران، برخوردار از روحیه‌ای حماسی و آشنا به اساطیر و داستان‌های کهن ایرانی مانند اسطوره‌های رویین‌تنی اسفندیار، گذار از آتش سیاوش، تهمت‌نی رستم، جام جمشیدی، کمندا فکنی بهرام و شور و شیدایی شیرین معرفی می‌کند. هم‌چنین تلمیحات و کنایات لطیف و ظریف فراوانی دارد که دل‌بستگی او را به تعالیم اسلامی و آشنایی عمیق او با مفاهیم و آیات قرآنی و رویدادهای تاریخی اسلام، نشان می‌دهد؛ نشاط و روحیهٔ تساهل و ستایش ورع و پرهیزگاری، در کنار وصف مجالس باده و ساده و گزارش اتفاقات تاریخی هر یک رشته و ریشه از جایی می‌کشد. روحیهٔ شاد، تساهل و پرهیز او در امور، برخاسته از تأثیر تصوّف و عرفان اسلامی - ایرانی و آموزه‌های هندویی است. وصف شراب و مجالس طرب و گرایش به تاریخ‌نگاری در کلام او برخاسته از خاستگاه درباری و مناصبی است که در طول عمر با آن‌ها درگیر بوده است. هر چند نمی‌توان همهٔ مؤلفه‌های تأثیرگذار را به این امور محدود کرد، اما احتمالاً می‌توان گفت، مهم‌ترین این مؤلفه‌ها، همین مواردی است که برشمردیم. (بدون این‌که احتمال تأثیر دیگر مؤلفه‌ها را انکار کنیم)

موضوعات عمدهٔ شعری؛ وصف (شامل: مظاهر طبیعی، دربار شاهان، میادین جنگ، قصرها و بناهای مذهبی، رقص و جشن)، مدح، و پند و اندرز است، اما در کنار این موضوعات، دانش‌های نجومی، موسیقی، ریاضی و هندسه، جامعه‌شناسی و فرهنگ عمومی سرزمین‌های هند و ایران، نیز از اهمیت خاصی در "مثنوی نه سپهر" برخوردار است. وصف دقیق امور بیرونی و عینی، به‌ویژه وصف میدان جنگ و اتفاقات آن و گزارش دقیق پدیده‌های طبیعت، او را شاعری برون‌گرا معرفی می‌کند. یکی از ویژگی‌های جالب توجه در این اثر، مقام والای معشوق است (برخلاف غالب سبک خراسانی) که به وصف آنات و سوز و گدازهای عاشقانه می‌انجامد.

نتیجه

این‌که می‌گویند «ادبیات زندگی را به نمایش می‌گذارد» (ولک، ۱۳۸۲: ۹۹) در مورد "مثنوی نه سپهر" امیرخسرو دهلوی به‌درستی و روشنی مصداق پیدا می‌کند. این اثر آکنده از تجربیات و موضوعات گوناگونی است که شاعر، دل در گرو آن‌ها داشته است. برخورداری شاعر از توانایی هنر سخن مؤثر گفتن با به‌کارگیری فنون و رموز ادبی، دانش موسیقی، علوم قرآنی و نجوم در این اثر آشکار است، علاوه بر این زبان شعر او، سرشار از واژه‌ها، ترکیبات، افعال، حروف و اصطلاحات نادر و کم‌کاربرد است که به‌کارگیری آن‌ها در شعر، برای زبان و ادب فارسی فرصت بازنگری و بازآفرینی داشته‌های فراموش‌شده خود را فراهم کرده است.

نوآوری شاعر در تلفیق قالب‌های مختلف شعری، به‌کارگیری بحور و اوزان مختلف برای موضوع واحد، به‌کارگیری عناوین منظوم برای بخش‌های مختلف اثر و استفاده از فن مناظره اگر چه در ادب فارسی بی‌سابقه نیست اما، اولاً کم‌سابقه است و ثانیاً تلفیق و به‌کارگیری همه این امور هنری در اثری واحد، کم‌نظیر و ارزش‌مند است.

پی‌نوشت‌ها

۱. نخستین کسی که در مثنوی، غزل آورده است، عیوقی صاحب مثنوی عاشقانه ورقه و گلشاه است (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۳۸).
۲. محمد بن احمد ملقب به سلطان‌المشایخ، سلطان‌الاولیاء و محبوب الهی، در سال ۶۳۴ در شهر بدایون هند به دنیا آمد. پدرش از غزنه به هند آمده بود، در محضر خواجه شمس‌الدین خوارزمی درس آموخت و از مریدان شیخ فریدالدین گنج شکر شد. او در سال ۷۲۵ درگذشت. قبر او هم اکنون در غیاثپور نزدیک دهلی زیارت‌گاه اهل دل است (مبارک علوی کرمانی، ۱۳۹۸ق: ۱۰۵).
۳. سلسله چشتیه را معین‌الدین چشتی (۶۳۳ هـ) از اهل سیستان در هند به وجود آورد. از اخلاف او شیخ فریدالدین گنج شکر (۶۷۰ هـ) و شیخ نظام‌الدین اولیاء (۷۲۵ هـ) و نیز سید محمد گیسودراز و شیخ اخی سراج و پروانه و شیخ برهان‌الدین از این سلسله‌اند. امیر خسرو و حسن دهلوی منسوب به این سلسله‌اند (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۸۲).
۴. شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر معروف به بابا فریدالدین، فرزند جمال‌الدین سلیمان و نوه قاضی شعبی، در قصبه کهنوال هند به سال ۵۶۹ هجری به دنیا آمد و از عرفای بزرگ طریقت چشتیه بود. نظام‌الدین اولیاء در محضر او شاگردی کرده است (مبارک علوی کرمانی، ۱۳۸۹ق: ۱۰۱).
۵. کاربرد شیوه مناظره در ادبیات فارسی سابقه‌ای طولانی دارد، چنان‌که در آثار باقی‌مانده از زبان پهلوی، خاصه پهلوی اشکانی که در مناطق شمال و غرب ایران متداول بوده است، مناظراتی نظیر منظومه درخت آسوریک که مناظره‌ای میان یک بز و درخت خرماست به چشم می‌خورد. مبتکر فن مناظره در شعر فارسی دری، اسدی طوسی است (رزمجو، ۱۳۷۴: ۱۳۳).

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آریا، غلامعلی. (۱۳۶۵). طریقه چشتیه در هند و پاکستان و خدمات پیروان این طریقه به فرهنگ اسلامی و ایرانی. تهران: زوار.
۲. امیر خسرو دهلوی. (۱۳۲۸ هـ ق). مثنوی نه سپهر. به تصحیح محمد وحید میرزا، کلکته (هند): بیشت مشن پریس.
۳. جامی، عبدالرحمن. (۱۳۶۶). هفت اورنگ. تصحیح مدرس گیلانی. ج ۴. تهران: سعدی.
۴. رزمجو، حسین. (۱۳۷۴). انواع ادبی و آثار آن در ادب فارسی. ج ۳. مشهد: آستان قدس رضوی.
۵. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). سبک‌شناسی. تهران: فردوس.
۶. درایتی، مصطفی. (۱۳۸۹). فهرست‌واره دستنوشته‌های ایران (دنا) (ج ۱۰). تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۷. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۹). با کاروان حله. ج ۱۶. تهران: علمی.
۸. _____ (۱۳۸۲). ارزش میراث صوفیه. ج ۱۱. تهران: امیرکبیر.
۹. رضوی، سید اطهر عباس. (۱۳۸۰). تاریخ تصوف در هند (ج ۱). ترجمه منصور معتمدی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۰. شبلی نعمانی، محمد. (۱۳۶۸). شعر العجم (تاریخ شعرا و ادبیات ایران). (ج ۲). ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی. تهران: دنیای کتاب.

۱۱. حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۸۱). شاعران بزرگ ایران از رودکی تا بهار. تهران: کومس.
 ۱۲. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه. تصحیح سعید حمیدیان. تهران: قطره.
 ۱۳. مبارک علوی کرمانی، سید محمد. (۱۳۹۸هـ.ق). سیرالاولیاء. تهران: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
 ۱۴. ولک، رنه و وارن، آستن. (۱۳۸۲). نظریه ادبیات. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. تهران: علمی و فرهنگی.
 ۱۵. رییکا، یان و دیگران. (۱۳۸۲). تاریخ ادبیات ایران. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: سخن.
- (ب) مقاله‌ها
۱۶. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۶۷). "حافظ چندین هنر". شعر و زندگی حافظ (کنگره جهانی سعدی و حافظ). منصور رستگار فسایی. تهران: جامی.
 ۱۷. چندر شیکهر. (۱۳۸۲). "آفرینش‌های هنری امیر خسرو". در کتاب ماه ادبیات و فلسفه. دی و بهمن. ش ۷۶-۷۵.
 ۱۸. ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۵). "هفت‌پیکر نظامی و نظیره‌های آن". در مجله دانشکده و علوم انسانی. بهار و تابستان. س ۱۴. ش ۵۳-۵۲.
 ۱۹. عبدالرحمن، صباح‌الدین. (۱۳۷۷). "ستایش زادگاه در آثار امیرخسرو دهلوی". ترجمه محمد منصور عاصمی. در مجله نامه پارسی. س ۳. ش ۴.
 ۲۰. مشایخ فریدنی، محمدحسین. (۱۳۶۶). "امیرخسرو دهلوی طوطی هند". در مجله کیهان فرهنگی. ش ۴۸.
 ۲۱. مجتبایی، فتح‌الله. (۱۳۶۴). "حافظ و خسرو". در مجله آینده. س ۱۱. فروردین تا خرداد ۶۴.